

بهار در همه جای دنیا



تمام دوران تحصیل یک طرف و رنگ انشا و موضوع بیشتر مواقع تکراری آن یک طرف! خیلی از دانش آموزان به این رنگ به عنوان سبب صمیمت نگاه می کنند! از آن جایی که اصولاً آدم ها در مورد نوشتن خودکار و کاغذ به دست گرفتن تلباتی می کنند، جای تعجبی نیست که نوشتن آن هم بنابر بلایه یک فرد دیگر، ناخوشایند و درآورد باشد!

یکی از موضوعاتی که طی سالهای سال از دوران پیش از مدرسه و کلاس ها و مادرزگیها تا به حال پیوسته در ذهن معلمان انشا حرفه می زند و کار دست دانش آموزان می دهد همین موضوع تغییر فصول و رسیدن بهار و ... است. راستی از خواتین پرسیدید اگر قرار باشد یکبار بهار برای خواتین، نه برای معلم، امتحان و نمونه انشا و اجبار دوران تحصیل توصیه کنید؟ این بهار چه رنگی خواهد داشت؟

... جوانی، زنگ عشق، شروع مسجد زندگی، طراوت و نازکی از جمله کلماتی هستند که تقریباً در هر توصیفی از بهار دیده می شوند. این نگاه متفاوت و یکدست توصیف جدید و تازه از بهار، ناگهانی نشه مردم دنیا یا عادت، رسوم مختلف در گوشه گوشه این جهان به این همه زیبایی دارند.

آیین های مردم دنیا فصلها و خصوصاً نخستین روزهای آن از غیرقابل پنداری ترین ایام سال است اما در سرتاسر دنیا ارسال های دور مردم شروع بهار را و هوای تازه و ورزش آن در خانه شود!

با بهار جوان می شویم



بهار فصل جوانی است. فصلی که همه جانی تازه می گردند تا به زندگی معنا ببندند

Patient_Paradise@yahoo.com

خواهید شد که معادل یک معنی این کلمه «جست و خیز» و جشن است. معنی دیگری که دیده می شود نیز به نوعی با جهیدن و بیرون زدن همراه است برای مثال «جشمه» که معادل دیگری است یعنی «محلی برای بیرون زدن آب از زمین» و یا «دفن» که باز هم از معنای Spring محسوب می شود یعنی فشرده شدن حلقه های فلزی و جهش ناگهانی و بیرون زدن حلقه های فشرده.

با دقت با تمام معانی این کلمه یعنی (جشمه) و «محلی برای بیرون زدن آب از زمین» که چون از اسپانیای امده اما باید نوانده گیتار باشم. اما وقتی قبلی می زدم می فهمیدند که بعضی از کاتالونیایی ها با بقیه فرق می کنند! کلودیو در تمام جهات سال کاری در کار کستر کوچکی به دست آورد. همان جا بود که اولین ملودی هایش را ساخت و آن قدر به کار مسلط شد که در آلبوم یکی از گروه ها قلعه ای از او اجرا شد. جشنواره بزرگ موسیقی وین، برای کلودیو موهبتی بود. او موفق شد در این جشن، جایزه نوازنده برتر را دریافت کند. این شروع موفقیت او بود. چون از کستری از پاریس از او برای کار دعوت کرد و او ساکن اروپا به گوش همه رسید. حالا بزرگتر جایزه اسکیوال وین، هر ساله نصیب او می شود.

کلودیو امیدوار است بتواند از کستری از نوازندگان تمام دنیا تشکیل دهد تا بتواند ملاق و قودق های مختلف را در گروهش داشته باشد. برای یک فرد بیست و پنج ساله آرزویی دست نیافتنی نیست!

همین دلیل لباس او را می گیرد و تلاشی می کند دختر جوان را بیرون بکشد!

در نهایت تیز متوجه می شود فقط نوازی یافته شده از نتج های رنگی (شاید سفید و قرمز) در دست او باقی مانده است و دختر جوان به پرسوایی تبدیل شده و آن خانه را ترک کرده است.

نقل این داستان باعث شد که این خواننده سهکرت ۴۰ روزه در حضور مردم شهرت و احترام فراوان، به خاطر خصلت زیاد به عوض ۴۰ روز ۳ سال ساکت و خاموش مانده است و تلاش پدرشوهر و مادرشوهر او در مورد شکستن این سکوت قایده ای نداشته است.

اینکه ... تصمیم می گیرند برای پسرشان همسر جدیدی پیدا کنند. اما درست پیش از آنکه عروس جدید، لباس عروسی بپوشد و آماده جشن و مراسم عروسی برتن خاتم خجالتی انتخاب ۳ساله را می شکند و برای نخستین بار صحبت می کند و بلافاصله از دودکش خانه با صدای رود، پدرشوهر که این عکس العمل را از عروس اول خود می بیند سعی می کند مانع خروج او از خانه شود به

آنچه رسم داشتند در همین ایام آتشی روشن کنند و تمام چیزهای خراب و زائد در آن بسوزانند و بعد جوانان را زوری آن آتش می پودند تا در سالی که در پیشش روز درازن سالم و موفق باشند.

یک رسم جالب توجه دیگر، پدرشوهر و مادرشوهر او در مورد شکستن این سکوت قایده ای نداشته است. برای نمونه مردم بلغارستان، تفاوت خانه و مزارع خود را نوعی هماهنگی با طبیعت و پیداری و همراهی با زمان می دانند. این قبل از رسیدن بهار و خداحافظی نشه پیرزن، تمام لباسهای خود را بیرون می آورند، می شویسند و در معرض هوای تازه و بهاری قرار می دهند و چالب اینکه هر بار که این لباسها از حصار خانه یا در جای دیگری آویزان خوشبختی! حق نداشت تا ۴۰ روز یا چون وجود دارد تا باعث جلب توجه بهار و هوای تازه و ورزش آن در خانه شود!

فصلی که همه جانی تازه می گردند تا به زندگی معنا ببندند

یکی به شکل خود ما

آوای موسیقی در اسپانیا

ریموازین دل «کلودیو پارانیز» در فستیوال موسیقی اتریش موفق شد جایزه نخست را به خود اختصاص دهد. این خبری بود که کاتالونیایی اسپانیایی را تکان داد. جوان بیست و پنج ساله که روز روز در مطبوعات نامش تکرار می شد، توانسته بود در یکی از بزرگترین جشنواره های موسیقی دنیا جایزه ای مهم به دست آورد. کلودیو نوازنده پرسته ویلن، تنها کسی در ایالتش بود که به موسیقی کلاسیک علاقه داشت.

پدر پزشکش وقتی اشتیاق او را به موسیقی باخ و شوین دید، تصمیم گرفت او را در انتخاب آزاد بگذارد. کلودیو می گوید: پدرم بهر این پیش یکی از رهبران ارکستر بارسلونا برد که مدتی به خاطر بیماری خانه نشین شده بود. «سپرو لپاره» که خانواده ای ایتالیایی داشت، قبول کرد به من ویلن زود موسیقی را هم به من آموزش می داد. به این شکل کلودیو، خیلی زود با تمام قواعد موسیقی آشنا شد. بازنده سالگی او همزمان شد با برگزاری جشنواره ای در مادرید که نوازندگان بزرگی در آن حضور داشتند. دیدار با آنها باعث شد کلودیو، مشتاق تحصیل در این رشته بشود. دانشگاه وین، جایگاه بعدی او بود: «همه فکر می کردند که من چون از اسپانیای امده اما باید نوانده گیتار باشم. اما وقتی قبلی می زدم می فهمیدند که بعضی از کاتالونیایی ها با بقیه فرق می کنند! کلودیو در تمام جهات سال کاری در کار کستر کوچکی به دست آورد. همان جا بود که اولین ملودی هایش را ساخت و آن قدر به کار مسلط شد که در آلبوم یکی از گروه ها قلعه ای از او اجرا شد. جشنواره بزرگ موسیقی وین، برای کلودیو موهبتی بود. او موفق شد در این جشن، جایزه نوازنده برتر را دریافت کند. این شروع موفقیت او بود. چون از کستری از پاریس از او برای کار دعوت کرد و او ساکن اروپا به گوش همه رسید. حالا بزرگتر جایزه اسکیوال وین، هر ساله نصیب او می شود.

کلودیو امیدوار است بتواند از کستری از نوازندگان تمام دنیا تشکیل دهد تا بتواند ملاق و قودق های مختلف را در گروهش داشته باشد. برای یک فرد بیست و پنج ساله آرزویی دست نیافتنی نیست!

جزیی برای امروز



فرهنگی بود. یادنگرفته بودیم پشت بازبینیم وراه میابیم برویم. پیشرفتی تدریجی و گام به گام داشتیم. یاد می آید تالار سنگلج تنها برای بزرگان بود و حتی خواب اجبار را آنجا را نمی توانستیم ببینیم! سال چهارم دانشگاه با پرزیز پورحسینی - که تازه از پیشتر بیتر بروک برگشته بود در اصغر همت، امین تارخ و حبیب دهقان نسب نمایشنامه ای از بیضایی را اجرا کردیم که کار خوبی شد اما وقتی از بیضایی اجازه خواستیم که این کار را در تالار مولوی اجرا کنیم با قاطعیت گفت: شما دولتی هستید و ما هم مجتهد هستیم! بیضایی برنامه یزنی کرد. برای آینده برنامه یزنی داشتیم. بیضایی با ما ۱۰ سال دیگر کار کرد و اتمام دهم و ۵ سال دیگر باید دید. هدف اصلی مطلق تاریخی هستند.

سیاستمدارها مجبورند با همدیگر دست بدهند، حتی اگر این کار غیربهدشتی باشد. سیاستمدارها مجبورند همدیگر را بغل کنند، حتی اگر این کار برایشان چندان آبرو باشد. (در این تصویر شروهر، زاک شیراک را «صمیمانه» در آغوش گرفته است. شیراک بچه که تنها فشار انگشتان شروهر را بر خود احساس می کند که این همه صمیمیت شرمزنده شده و ظاهراً بدش نمی آید در جواب این همه محبت گونه های او را بپوسد. این عکس در روزهای ۲۰۰۴ برنده جایزه اول رولینتر شد.) می گویند سیاستمدارها همیشه اول بعد از انتخابات پشت از زیر این کارها نشان خالی می کنند، اما به تدریج می فهمند آنها انتخاب شده اند تا جلوی دوربین به همین نمایشها مشغول شوند. سیاستمدارها، تصمیم بگیرند اگر عرصه های سرنوشته سباز نیستند، آنها باید خود اندام و زیبارو باشند و دندان های خوبی داشته باشند تا بتوانند روز به روز دربینی لیخند بزنند. سیاستمداران در بهترین حالت بازگراکن صحنه های رومانس قلم های تاریخی هستند.

دنیال چه می گوید؟

دنیال اطلاعات کامل و جامعی درباره سیر مخ می کردم. اگر کسی می تواند سایت کتاب... را به معرفی کند، خوشبختانه می شود با من تماس بگیرد. منوچهر دادمان

دوران دبیرستان دوستی به نام فرناز یوسفی داشتم که الان حدود چهار سال است از او بی خبرم. خواهش می کنم اگر این مطلب را می خواند، به من mail بزند.

دانشگاه تهران ۱۹۸۵@yahoo.com

من طوبی منصوری هستم و دنیال هم دانشگاهی هایم در آرمزنگه بهار است. دانشگاه تهران می کردم. اگر کسی از آنها خبر دارد، به من اطلاع بدهد.

منوچهر دادمان Fereshteh_mano@yahoo.com

دوست دوران مدرسه، جدیدا یاسینتی، چندین سال است که از تویی خیرم. اگر این نوشته را میخوانی، به من mail بزن.

دنیال کسانی که در ایجاد سایت شرکت کند و آید و قصد شرکت دارند می کردم. فرقی نمی کنی اگر آید.

Biological olympiad2006@yahoo.com

مجموعه ای از اشعارم را به تعدادی از شما داده ام و آنها شعرها را آبیاد کرده اند. اما هنوز نمی دانم که چطور می توانم آنها را منتشر کنم. کسی می تواند مرا راهنمایی کند؟

Nima_gaghan@yahoo.com

دنیال دوست من! من داشتم به کلاس سورانهایی با هم مکتاس بودیم. دلم برایش تنگ شده. اگر کسی از او خبری دارد به من اطلاع بدهد.

Masum_gugui@yahoo.com

دنیال یکی از هم خدمتی هایم به نام محمد پورعباس می کردم که در بندر انزلی زندگی می کرد.

darwahi@yahoo.com

دوستان دوران خدمت سربازی در نیروی دریایی ارتش دوره ۲۲۲ اگر این نوشته را می خوانید با من تماس بگیرد.

Montezer_61@yahoo.com

آن روزها

آن روزها با جوانی دکتر قطب الدین صادقی (کارگردان تئاتر و استاد دانشگاه)

شور بی پایان زیستن

سارا جمال آبادی sarajamalabadi@yahoo.com

اسمی از آنها نشنیده بودم. و در دانشگاه امیرآباد که شدم هم اتفاقی هایم از آن همه کتاب که می خواندم در حیرت بودند. روزی ۱۸ ساعت مطالعه می کردم و با خودم فکر می کردم که باید جبران مافات کنم. ربه اول کلاس بود اما نمره زبان انگلیسی من بد بود. به یقینی صفر بود. ماهی ۲۵ تومان برای هزینه زندگی داشتم و به نصیف این هزینه را به کلاس زبان می رفتم. تا اینکه وقتی خواستم برای ادامه تحصیل عازم تهران شوم به سطح بالاتری در زبان رسیدم. کلاس دوم دانشگاه با خودم بود. نوشتن نقد کتاب و نمایش های که روی صحنه می رفتم. گروه ادب امروز با نادر نادریور کار می کردم. روح شاد. در جوار بسیاری بزرگان دیگر کرم زدم. افرادی چون دکتر حسینی، محسنی مازنی، نصرت رحمانی، گلستانی، حسین دنگر.

در همان زمان لاقوه به ایران امده بودم و می خواستم برای مهمون مهمان تئاتر کار کنم. کار چندان دانشجویان هم نداشت. کار انتخاب کرد که ه هفته های تئاتری در کتابخانه ها ایجاد کند. در میان این ۱۲ گروه بودند افرادی چون سوده اسکویی، فریب روبرو و احمدتیک زار و حسین داداشگری. آن کلاس ها بسیار در تربیت نسل از تئاتری و نمایشی های آینده تأثیر داشت. از شماگران این کلاس ها بودند افرادی چون: فاطمه مصمداری، علیرضا تویچیان، اکبر عدلی، حمید جلیلی، ابراهیم فطماص و هنگامه مفیدی. این بحولات سیاسی و آشفتگی های بعدی این گروه از هم پاشید و هر کس به سمتی رفت.

«حقوق اولین فرد»

اولین باری که حقوق گرفتیم باورم نمی شد ولی که در برابرم گذاشته شد. منم برای من که ساعت به ساعت از دست می دادم. به تنها چیزی که فکر نمی کردم پول بود. انگیزه منم با انگیزه

همین طور کتاب... کتابهایی که بخوانی به جبهه های دست دوم گرفته تا ۲۰۰۰ جلد کتاب... اطلاعاتی که در یک تابستان از دایبی دوستم گرفتیم و اولین بار که به کتبخانه در سنندج رفته کتابدار کتابهایی از جمازاده و صادق هدایت را به من داد.

یکی بود، یکی نبود، نوشته جمالزاده از داستانهایی بود که روح حک شد. کتاب بودم و کتابی در دستمان بود و ما به سختی و از لای سنگ خوراک های فرهنگی مان را پیدا می کردیم. یادم می آید اولین کتابی که خریدم توله دیگر فریغ بود. بعد از آن بود نمایشنامه های سادهی چاپ شد و به دست ما رسید. حتی از قضا که راوی هم برای وصل شدن به جبهه استفاده می کردیم اما مجله فردوسی هم از تریبیت ما داشت.

سال های دانشگاه

سال ۱۳۵۰ وارد دانشگاه شدیم اما پیش از آن با سفرهای بسیار و رفتن به اردوگاههای فرهنگی راسمیر که برنامه های هنری داشت با دوستان غریب روبرو شدیم. کسانتی علوی، داریوش ارجمند، مجویبه باهنر، مجمل و مرحوم جمشید اسماعیل خانی. با ناخبر برای ثبت نام دانشگاه رفته چون درگیر اجرای تئاتری در سنندج بودم. می خواستند مرا از لیست توبولی ها حذف بزنند اما من موضوع تستی از من گرفتند و من گوشه ای از یک نمایش را برای اجرا تئاتر شهاب تشکیل شد. در اولین نمایشی هم که روز صحنه رفت، پهلوان اکبر می میرد بود که من نقش پهلوان اکبر را بازی می کردم.

روز دیگری من در تئاتر و جوانی من فرهنگ کرد، تئاتر و عرفان و حماسه کرد نقش ماندگار داشت.



می گوید گاهی اوقات به خاطر سختی باقی مانده، اما هیچ چیز او را امید نکرده است

داشتیم. یادم می آید یک شب در حضور من که یکی از نزدیکان توبولی او را پرسید: «چرا تو با جوانی دوستی می کنی؟» منم که در آن زمان در سن ۲۲ سالگی یعنی زمان فراغ تحصیل داشتم دانشجوی ممتازی بود که بیوس گرفت و راهی مشهد مسوین فرانس شد و سال ۱۳۵۸ با پدرش قطب الدین صادقی و تئاتر و آموزش فراغ تحصیل شد. کلاس صمدی در سال ۱۳۶۴ به امروزر چهره آشنایی در تئاتر مشهد هتزی است. چه بسیار دانشجوئی که بر سر کلاس او نشسته اند و یاد در صحنه هایی به کارگردانی او می افتند. تئاتر کرده اند. امروز برای اکثر صمدی ۵۰ ساله خود کسب مهندسی است؛ مهندسی خراج از چارچوب خشک یک تقویم می گویند: جوانی را در چهره روج همکلاسی ۷۷، ۷۸ ساله ای یافتیم که با من ۲۲ ساله در یک کلاس نشنند تا زبان فرانسه بیاموزند.

به نظر به صمدی جوانی شوهر و میل بی پایان به زیستن است که باید در دل جاست نه در صورتها. از جوانی دکتر صادقی بشنیدیم که آغاز آن سال های کودکی بوده تا امروز تو فردا!

«شور عیبیب جان»

از کودکی توی جیبیبی برای بیان